

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی - پژوهشی)، شماره پانزدهم - پاییز و زمستان ۱۳۹۵

دکتر کبری راستگو (استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشکده تربیت مدرس  
قرآن، مشهد، ایران)

## جایگزینی واژگانی در متشابهات قرآنی با رویکرد سبک‌شناسی نقش‌گرا

### چکیده

سبک‌شناسی نقش‌گرا به‌عنوان رویکردی به نسبت نوظهور، نظامی است میان زبان‌شناسی و نقد ادبی جدید؛ چراکه هم به مباحث زیبایی‌شناسی و ارزش‌گذاری و قضاوت ورود می‌کند و هم بر یافته‌های زبان‌شناسی تکیه دارد. از این‌رو تحلیل سبک‌شناختی، در رویارویی با جهان متن، در صدد دریافت زیبایی‌های منحصر به فرد چینش آن متن و کلیت یکپارچه آن و بررسی توانایی خالق متن در بهره‌گیری از امکانات زبانی است. پژوهش حاضر با اعتقاد به اینکه یکی از ویژگی‌های سبکی و ساختاری قرآن، به‌عنوان نمونه والای سخن فصیح و بلیغ، روساخت متغیر و ژرف‌ساخت پیوسته آن است، با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به رویکرد سبک‌شناسی نقش‌گرا، مقوله چرخش سبک‌شناختی را نقطه آغاز خوانش متشابهات قرآنی قرار می‌دهد و در سیر تکوینی خود، به مؤلفه ساختاری جایگزینی واژگانی در سه سطح اسم و فعل و حرف، می‌پردازد. این جستار، با ارائه تحلیلی زبانی - سبکی از جملاتی که دارای ساختاری مشابه هستند اما از نظر سبکی با یکدیگر متفاوتند، در مقام پاسخگویی به سبب تغییر سبک در گونه قرآنی برآمده است و از این امر به‌عنوان استفاده‌ای خلاقانه و بدیع از امکانات زبانی یاد می‌کند و نیز با بررسی رابطه متن و بافت در پرتو دو محور جانشینی و هم‌نشینی، تنوع سبکی در گونه قرآنی را یکی از عوامل توسعه معنایی و انسجام متن دانسته و ظرافت‌های معنایی نهفته حاصل از آن را در آیات مذکور به نمایش می‌گذارد. از مهم‌ترین رهیافت‌های این جستار، برقراری پیوند میان مباحث بلاغت و علم مفردات سنتی و مسائل زبان‌شناسی نوین و ارائه نگاهی نو به صنعت التفات در علم بلاغت، و مسأله ترادف و اشتقاق در دانش مفردات است. همچنین از مهم‌ترین کارکردهای بلاغی آرایش سبکی جایگزینی واژگانی به‌عنوان محور اصلی پژوهش، می‌توان به آشنایی‌زدایی و به تبع آن برجسته‌سازی و

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۶/۰۹

پست الکترونیکی:

1. rastgoo@quran.ac.ir

ایجاد ابهام هنری اشاره کرد. وانگهی این آرایه، با توسعه معنایی خود موجب انسجام متن می‌شود. از این رو، می‌توان آن را یکی از عوامل انسجام واژگانی در نظریه نقش‌گرای هلیدی و حسن قلمداد کرد و انسجام کلام را از دیگر کارکردهای بلاغی آن دانست.

**کلیدواژه‌ها:** سبک‌شناسی نقش‌گرا، چرخش سبک‌شناختی، جایگزینی واژگانی، انسجام واژگانی، متشابهات قرآنی.

#### ۱- مقدمه

در دو سه دهه اخیر، پژوهش و تحقیق محور قرآن کریم به منزله اثری ادبی با ویژگی‌های زبانی و بلاغی بی‌همتا از مناظر گوناگون و به‌ویژه، رویکردهای ادبی و زبان‌شناختی متن محور دامن‌گستر بوده است. در این میان، مسأله روش‌شناختی در مطالعات قرآنی اندکی با دشواری روبروست؛ این دشواری نتیجه پیوند رویکردهای سنتی بلاغت قدیم و نظریه‌های عمدتاً منشعب شده از مباحث زبان‌شناسی قرن بیستم، به‌ویژه نظریات سوسور، چامسکی و زبان‌شناسی نقش‌گراست. پر واضح است که علمای بلاغت قدیم غالباً با قرآن را از منظر برون‌متنی مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌اند و چندان به رابطه متن و بافت آیات و سور با یکدیگر توجه نشان نداده‌اند. امروزه در پرتو مسائل نوین زبان‌شناسی، می‌توان عمده مباحث بلاغت سنتی (علم معانی، بیان، بدیع) و سایر علوم مرتبط با قرآن مانند علم مفردات، علم الأصوات و... را با نگاهی جدید مورد تدقیق و تأمل قرار داد.

از جمله ویژگی‌های اعجاز‌گونه عربی قرآن کریم که می‌توان آن را با رویکرد زبان‌شناسی نوین مورد مذاقه قرار داد، تغییر و چرخش سبک‌شناختی آن است؛ تافته زبان‌شناختی به هم‌بافته‌ای که در سطوح مختلف زبان رخ می‌دهد. چرخش‌های سبک‌شناختی در سطح آوا، واج، واژه، جمله و متن بررسی می‌شود.

چرخش سبک‌شناختی یا التفات - که به تفصیل بدان پرداخته خواهد شد - به‌عنوان یک مشخصه زبان‌شناختی مهم در گفتمان قرآنی با دانش بلاغت و زبان‌شناسی رابطه‌ای دو سویه دارد. این ویژگی، شکل‌های مختلفی به خود می‌گیرد و دلایل متقن و قانع‌کننده‌ای دارد و از بافت برونی و درونی متأثر می‌گردد. اما آنچه در این پژوهش موضوعیت دارد و هدف جستار حاضر به شمار می‌آید، بررسی و تحلیل جایگزینی واژگانی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین آرایه‌های

چرخش سبکی عربی در گونه قرآنی آن، به عنوان یکی از عوامل توسعه معنایی متن و انسجام آن می باشد؛ این آرایه در گذشته گاه ضمن مباحث علم مفردات و گاه در خلال مباحث بلاغی مطرح می شده است. از این رو، نویسنده در تحلیل سبک شناسانه چرخش سبک شناختی در متشابهات قرآنی به دنبال پاسخگویی به سؤالات ذیل می باشد:

- ۱- معادل مقوله چرخش سبک شناختی در علم بلاغت چیست؟
- ۲- جایگاه جایگزینی واژگانی به عنوان یکی از مشخصه های چرخش سبک شناختی در مطالعات قرآنی گذشته چیست؟
- ۳- آرایش جایگزینی واژگانی در قرآن تا چه اندازه از عهده بیان معنا و مقصود خالق آن بر آمده است؟

۴- کارکردهای آرایش سبکی جایگزینی واژگانی چیست؟

فرضیه های در نظر گرفته شده به شرح زیر است:

- به هرگونه خروج از آنچه مورد انتظار است، چرخش سبک شناختی گویند. این مقوله که یکی از مشخصه های پرسامد زبان عربی و به ویژه گونه قرآنی است، همان صنعت التفات با تعریفی جدید است.

- جایگزینی واژگانی به عنوان یکی از استراتژی های خلاقانه و بدیع عربی قرآن کریم که از نظر معنایی در محوریت قرار دارد، در مطالعات قرآنی پیشین گاه در علم مفردات به عنوان مسأله ترادف، تضاد، اشتقاق و گاه در علم بلاغت قدیم به عنوان ذکر و حذف به چشم می خورد.

- در باب سؤال سوم، فرض بر این است که جایگزینی واژگانی در قرآن جز با هدف بیان معنا صورت نگرفته و در ارتباط و انسجامی بی نظیر با بافت بیانگر زیباترین ظرافت های معنایی است.

- و سؤال آخر مبتنی بر این فرضیه است که کارکرد آرایش سبکی جایگزینی واژگانی را می توان آشنایی زدایی و برجسته سازی و نیز ایجاد ابهام هنری و افزایش انسجام متن و توسعه معنایی دانست.

گفتنی است رویکرد این پژوهش، رویکردی سبک‌شناسانه متمرکز بر دانش زبان‌شناسی و روش آن توصیفی - تحلیلی است.

## ۲- پیشینه پژوهش

از جمله پژوهش‌های صورت گرفته در حوزه سبک‌شناسی قرآن کریم می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. کتاب «أسرار التشابه الأسلوبی فی القرآن الکریم» تألیف شلتاغ عبود، بیروت: دار المحجّة البيضاء، ۱۴۲۴ق. در این کتاب، تشابهات و افتراقات موجود در آیات قرآن بررسی شده است. مسائلی نظیر: شکل مفرد و جمع یک کلمه در آیات مشابه، ترتیب فعل‌ها در یک آیه و عدم ترتیب آن‌ها در آیه مشابه، جایگزینی اسم ظاهر به جای ضمیر و بالعکس و... از جمله مسائلی است که شلتاغ عبود به تحلیل آن‌ها پرداخته است. گفتنی است رویکرد شلتاغ عبود در این کتاب، رویکرد بلاغی قدیم است.

۲. کتاب «دره التنزیل و غره التأویل» تألیف خطیب اسکافی، تحقیق محمد مصطفی آیدین، المملكة السعودية، جامعه أم القرى، ۱۴۲۲ق. در این کتاب نیز شباهت‌های و تفاوت‌هایی که در سبک آیات قرآن کریم به چشم می‌خورد، بررسی شده است. نویسنده کتاب به ترتیب سوره‌ها در قرآن، آیات مشابه و یا متفاوت را ذکر و با طرح سؤال درباره شباهت یا اختلاف موجود میان آن‌ها در مقام پاسخگویی برمی‌آید.

۳. کتاب «بلاغه الكلمه فی التعبير القرآنی» تألیف فاضل صالح السامرائی، بغداد: مکتبه النهضة، ۱۴۲۷ق. سامرایی در کتاب خود، در مقام پاسخگویی به بسیاری از شبهاتی که درباره تناقض و تضاد ظاهری آیات در قرآن مطرح می‌شود، برآمده و مباحث متعددی از دستور زبان عربی مانند: ابدال، اوزان ثلاثی مزید (فعل و أفعل)، فعل مجهول، عدد و... را ضمن آیات متشابه قرآن به صورت غیرصریح بر اساس مبانی زبان‌شناسی مورد تحلیل قرار داده است.

۴. مقاله «مطالعه اصل جایگزینی افعال در بافت آیات قرآنی» از رضا امانی و یسرا شادمان؛ چاپ شده در مجله پژوهش‌های قرآنی، دوره هفدهم، شماره ۶۷، پاییز ۱۳۹۰. نویسندگان حالات جایگزینی افعال در آیات قرآنی را به ترتیب ذیل: ۱. جایگزینی فعل ماضی به جای

فعل مضارع ۲. جایگزینی فعل ماضی به جای فعل امر ۳. جایگزینی فعل مضارع به جای فعل ماضی ۴. جایگزینی فعل مضارع به جای فعل امر ۵. جایگزینی فعل امر به جای فعل ماضی ۶. جایگزینی فعل امر به جای فعل مضارع مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. منظور از این جایگزینی، همان قاعده معروف التفات در دانش بلاغت سنتی است که یکی از گونه‌های چرخش سبک‌شناختی به شمار می‌آید.

۵. پایان‌نامه دکتری با عنوان: «التحويلات الأسلوبية بين الخبر و الإنشاء في النحو العربي» نوشته خالد موسى مصطفى العجارمة، جامعه مؤتة، ۲۰۰۹م. در این پایان‌نامه، مسائل مختلف علم نحو مانند: مفاعیل، اشتغال، حال، تحذیر و اغراء و... و تغییرات سبکی که در ساختار آن‌ها رخ می‌دهد را با رویکرد زبان‌شناسی زایشی - گشتاری چامسکی مورد بررسی قرار گرفته است.

اما پژوهش حاضر در بررسی اختلافات سبکی قرآن کریم، تنها به یک گونه از گونه‌های آن بسنده کرده است و در پرتو مطالعات زبانی و متنی نوین از محدودیت‌های رویکرد سنتی فراتر رفته و از پیوند تنگاتنگ مباحث سنتی رابطه متن و بافت در سایه دو محور جانمایی و هم‌نشینی با رویکردهای جدید، خوانش تازه‌ای از مباحث علم بلاغت و مفردات قدیم به دست داده و بر ارتباط بیش‌ازپیش علوم مختلف قرآنی با دانش زبان‌شناسی صحنه می‌گذارد.

### ۳- سبک‌شناسی

ادیبان و محققان ادبی در طول زمان تعریف‌های مختلفی از سبک به دست داده‌اند که هر یک ناظر به حقایق و تجربیاتی است. برخی از آن‌ها سبک را فهرست عظیمی از امکانات موجود برای بیان می‌دانند. لذا تعریف سبک عبارت است از گزینش ویژگی‌های زبانی خاص نویسنده برای بیان موقعیتی مشخص (مصلوح، ۱۴۰۴ق: ۲۳). گروهی دیگر، سبک را حاصل نگرش خاص هنرمند می‌شمارند. بنابراین رویکرد، نگرش هنرمند و نهفته‌های ذهنی او ناخواسته در بیانش تجلی می‌کند (النحوی، ۱۴۱۹ق: ۱۴۸). و نهایتاً برخی سبک را نتیجه انحراف و خروج از زبان معیار و هنجارهای عادی آن می‌نامند (همان: ۱۴۸). و در اصطلاح ادبیات عبارت است از روش خاص ادراک و بیان به وسیله ترکیب کلمات و انتخاب الفاظ و

طرز تعبیر. (شمیسا، ۱۳۸۸ش: ۱۸) و اساساً به دانشی که به بررسی ویژگی‌های زبانی منحصر به فردی می‌پردازد که کلام را از ابزار صرف اطلاع‌رسانی به ابزار تأثیرگذار هنری منتقل می‌نماید، سبک‌شناسی گویند (الکواز، ۱۴۲۶ق: ۵۱).

سبک‌شناسی و سبک در سال‌های اخیر مورد توجه پژوهشگران و نوگرایان ادبی قرار گرفته است. اما این مساله بدان معنا نیست که جایگاهی در مطالعات قدیمی نداشته بلکه این دانش، در سطح بالایی و امدار مبانی بلاغی و نقدی قدیم است (سلیمان، ۱۴۲۵ش: ۳۱). از سوی دیگر، ارتباط سبک‌شناسی با زبان‌شناسی در خور تأمل است. همه یا اغلب زبان‌شناسان بر این باورند که زبان، مجموعه‌ای از ابزارهای بیان است که با اندیشه همراه است؛ بر این اساس، سبک‌شناسی به بررسی ابزارهایی می‌پردازد که زبان آن‌ها را برای بیان اندیشه‌هایی خاص به کار می‌گیرد (همان، ۴۸).

سبک‌شناسی جدید در نتیجه مطالعات زبان‌شناختی فریدینان دوسوسور در ابتدای قرن بیستم و شاگرد او، شارل بالی پایه‌گذاری شد. (حجیج، ۲۰۰۷م: ۷۷) سوسور چندان به زبان‌شناسی کلام توجه نداشت اما بالی آن را متحول نمود و اصطلاح سبک‌شناسی را وضع کرد. سوسور توجهش را به نظام اجتماعی در زبان‌شناسی معطوف کرد اما بالی به تمام روش‌هایی که نظام اجتماعی در زبان به ماده‌ای از بیان زنده بشری متحول می‌شود، پرداخت. روش بالی در توجه به بررسی عوامل تأثیرگذار و استراتژی‌های پرمایه زبان، تکیه بر تفکیک بین ویژگی‌های زبانی منطقی و عاطفی بوده است. سبک از نظر بالی، در مجموعه‌ای از عناصر زبانی تجلی می‌یابد که از حیث عاطفی بر شنونده یا خواننده تأثیرگذار است. وظیفه سبک‌شناسی هم بررسی ارزش تأثیری آن عناصر منتظم است (شکری، ۱۴۰۲ق: ۵۸).

بنا بر آنچه گفته شد سبک‌شناسی، علمی منحصر به ادبیات نیست؛ بلکه می‌توان رد پای بحث و پژوهش‌های سبکی را، در علم زبان‌شناسی، از طریق دو محور هم‌نشینی و جانشینی پی گرفت. به بیان دیگر، آنچه باعث تفاوت سبکی دو متن دارای مضمون مشترک می‌گردد، مربوط به دو محور جانشینی و هم‌نشینی در دانش زبان‌شناسی است. به دیگر سخن، هر متن هنری، از واژه‌ها و عبارتهایی ساخته می‌شود که همه آن‌ها در یک شبکه معنایی حرکت می‌کنند. این واژگان و عبارات هماهنگ در دو بافت هم‌نشینی و جانشینی توسط خلاقیت

گوینده با توجه به فضای فرهنگ وی انتخاب می‌شود. گستره معنایی واژگان در کارکرد ارجاعی خود، مرزی معین و محدود دارد و با توجه به چنین برد اندکی، نه هنرمند قادر به پرورش هنری و خیالی اندیشه‌های هنری خود است و نه مخاطب به یک درک ادبی و لذت هنری برخاسته از آن می‌رسد. بنابراین هنرمند می‌کوشد تا با فرونهادن مفهوم قاموسی واژگان، واژه‌های معمول را از طریق جانشینی مؤلفه‌های معنایی حاصل از نشانه‌های زبانی، برخلاف مفهوم معیار آن به کار گیرد. در این جانشینی معنایی، تغییری در ذات کلمات رخ نمی‌دهد و تنها بر اساس موقعیت موقت آن‌ها و همنشینی و ترکیب با دیگر واحدهای زبانی در بافت کلام، ذهن مخاطب را به مفهوم مجازی و ثانوی هدایت می‌کنند (فاضلی، ۱۳۷۶ش: ۲۰۴) محور هم‌نشینی/مجاورت، همان محور افقی کلام است که اجزای آن در کنار هم قرار گرفته و عبارت را به صورت خطی بررسی می‌کند. اما محور جانشینی/مشابهت به صورت عمودی در کلام جای گرفته است (خلیل، ۱۴۳۰ق: ۱۹). دو محور جانشینی و هم‌نشینی مانند تار و پودی هستند که ساخت و بافت کلام را در حوزه معنای خاصی به وجود آورده‌اند و برای درک معنای آن باید با هم همسو باشند و هماهنگی بین آن دو را آشکارا بتوان دید (احمدی، ۱۳۸۰ش: ۲۰)

### ۳-۱ سبک‌شناسی نقش‌گرا

نظریه سبک‌شناسی نقش‌گرا (Functional Stylistics) از رویکردی شناختی نسبت به معانی و مفاهیم و تجربیات برخوردار است. بنیان نظری سبک‌شناسی نقش‌گرا بر توجه به معانی و نقش‌های زبان و بررسی ساخت آن در ارتباط با عوامل بافتی زبان و معانی بینافردی و اجتماعی استوار است. این نظریه در اواخر دهه هفتاد میلادی، با چرخش به سوی زبان‌شناسی نقش‌گرا در مقابل سبک‌شناسی صورت‌گرا (سبک‌شناسی فرمالیستی) ظهور یافت (أحمدی، ۱۹۸۹م: ۶۳۸-۶۳۹). چرخش دانش سبک‌شناسی به سوی نقش‌گرایی تا حدود زیادی از روش‌های تحلیل نقش زبان و به‌ویژه از الگوی نقش‌گرای هالیدی که امروزه با عنوان «زبان‌شناسی سیستمی - نقشی» یا همان «زبان‌شناسی نقش‌گرا مقبولیت شایانی یافته، متأثر بوده است.

هالیدی بر این باور است که: «می‌توان به راحتی متن کلامی را، چه شفاهی باشد چه کتبی، از حالت رسمی، خشکی و جمود خارج کرد... و گاه آن را در راستای برنامه‌ریزی یک فعالیت یکپارچه و منسجم و زمانی برای ایراد یک سخنرانی و... به کار گرفت. بی تردید، این تغییر به سبب طبیعت سیال و انعطاف‌پذیر زبان، امری بعید و دور از دسترس نیست...» (Halliday, 1973:23)

درواقع، بنیاد نظریه نقش‌گرای نظام‌مند هالیدی بر اساس «بررسی زبان در کاربرد» استوار شده که طبق این دیدگاه هر نوع گزینش زبانی در صورتی نقش‌مند و معنادار است که در یک بافت، موقعیت اجتماعی یا در دل یک فرهنگ به کار رفته باشد (عماش، ۱۳۳۲ق: ۷). قصد تحلیل‌گر نقش‌گرا از بررسی عناصر دستوری، نقشی و معنایی، بیشتر توضیح «نقش معنایی» آن‌هاست و صورت‌های زبانی و ساخت آن‌ها را نیز به منظور توضیح نقش معنایی بررسی می‌کند. (فتوحی، ۱۳۹۰ش: ۱۴۷)

یکی از مهم‌ترین مباحث مورد توجه نظریه هالیدی، مبحث انسجام است. هالیدی و رقیه حسن در سال ۱۹۷۶ این نظریه را با نام (Cohesion in English) مطرح کردند. چندی بعد با افزودن مقوله هماهنگی انسجامی و پیوستگی آن را بسط دادند. انسجام یک ابزار زبانی است که ویژگی متنیت (بافتار) را فراهم می‌سازد و نیز یک مفهوم معنایی است که به روابط معنایی موجود در متن، اشاره می‌کند. بنابراین متنی اگر متن باشد، باید برخوردار از یک ویژگی برجسته به نام انسجام باشد. (Halliday, 1973:33)

عوامل انسجام در دو بخش ساختاری و غیر ساختاری بررسی می‌شود. مؤلفه‌های بخش ساختاری انسجام، توازن، بسط مبتدا - خبر، و اطلاعات کهنه و نو است. و انسجام غیر ساختاری در سه بخش واژگانی مانند: تکرار و هم‌آیی، هم‌معنایی، تضاد معنایی، و رابطه جزء به کل، جزء به جزء و دستوری مثل: جایگزینی، حذف، ارجاع و ادوات ربطی و آوایی مانند: جناس، سجع و موازات قابل بررسی است. (محمد، ۲۰۰۷م: ۱۰۵)

نکته شایان ذکر در این قسمت، رابطه انسجام و چگونگی کارکرد آن با توجه به سبک‌های مختلف گفتاری و نوشتاری است. گرچه عوامل انسجام، ابزارهایی زبانی هستند که کاربرد آن‌ها در هر متنی اجتناب‌ناپذیر است، اما بدین معنا نیست که هنرمند در کمیت یا کیفیت استفاده از



آن ملزم به قاعده یا دستوری خاص باشد. به بیان دیگر، زبان‌شناسی متن این نیست که آیا عوامل انسجام، تداوم جملات را ایجاد کرده است یا نه؟ بلکه سؤال اصلی این خواهد بود که چرا و چگونه متن از این عوامل بهره برده؟ و چگونه با کاربرد این ادوات به پیوستگی دست یافته است؟ (أبو خرمه، ۲۰۰۴م: ۸۳)

### ۲-۳ چرخش سبک‌شناختی

چرخش سبک‌شناختی که یک مشخصه زبان‌شناختی پر بسامد در گفتمان قرآنی به شمار می‌آید، به باور نویسنده معادل صنعت التفات در زبان عربی است. گرچه در تثبیت این مدعا باید ابتدا تعریف دقیقی از التفات به دست داد.

التفات به‌عنوان یک شگرد ادبی و آرایشی بلاغی بر خلاف نامش در ادوار پیدایش و تکامل آرایه‌های بلاغی، بیش از هر آرایه بلاغی دیگر مورد بی‌توجهی و بعضاً خلط قرار گرفته است. تعریف بیشتر ادبا از این آرایه، مبتنی بر تأثیر آن بر گفته‌شنو/مخاطب است؛ برخی از بلاغیون عرب همچون ابوهلال عسکری، ثعالبی، و قرطاجنی التفات را اعتراض معنا کرده‌اند؛ بدین معنا که شاعر، پیش از تکمیل معنای مورد بحث خود به معنای دیگری بپردازد و اندکی بعد دوباره آن را از سر گرفته، تکمیل نماید (الحاتمی، ۱۹۷۹م: ۱۵۷). و کسانی همچون ابن معزز و سیوطی در بیان مفهوم آن تنها به «انتقال گوینده از خطاب به غیبت و برعکس» اکتفا کرده‌اند. اما در تبیین بحث به برخی از آیات قرآنی استناد می‌کنند که بیانگر التفات در سطح گفته و گفته‌پرداز/متکلم به شمار می‌روند. گروهی نیز همچون ابن رشیق، سکاکی، و خطیب قزوینی دامنه آن را وسعت داده و نه تنها انتقال گوینده از خطاب به غیبت و برعکس، بلکه اصطلاحات بلاغی دیگری مثل: اطناب، ایجاز، استدراک و غیره را نیز جزء آن دانسته‌اند (طبل، ۱۴۱۸ق: ۱۸-۲۲). از میان ادبای فارسی‌زبان، سیما داد (۱۳۷۸ش: ۵۰) و سیروس شمیسا (۱۳۸۸ش: ۱۶۴) و از میان ادبای غیر فارسی‌زبان داگلاس. جی. نیل و سارا تورن، التفات را تغییر در خطاب دانسته‌اند (سرکی، ۱۳۹۲ش: ۲۹۸). بر این اساس، به جز تعریف ابن رشیق، تعاریف دیگر، تمام اشکال التفات در سطح گفته‌شنو، گفته و گفته‌پرداز را در بر نمی‌گیرد. از این رو، تعریف علم معانی از التفات یعنی «خروج از آنچه به طور طبیعی مورد انتظار است» (عبدالحلیم، ۱۳۸۳ش: ۳۶۹) جامع‌ترین تعریف ارائه شده برای این آرایه می‌باشد. بر مبنای

چنین تعریفی، مباحثی همچون: ساخت اطلاع، تغییر در زوایای دید، تغییر در حالت و نشانگر حالت، آرایش واژگانی، صورت واژگانی، جایگزینی واژگانی و... به طرز کارآمد با شگرد التفات و شاخص‌های آن در ارتباط است.

با توجه به آنچه گذشت، نویسنده بر این باور است که تعریف ابن رشیق از صنعت التفات، تعریفی جامع و سازگار با مبانی نظریات زبان‌شناسی نوین به‌ویژه زبان‌شناسی نقش‌گراست. از این رو، آن را معادل مناسبی برای مقوله چرخش سبک‌شناختی می‌داند.

گفتنی است مستشرقین و به‌ویژه قرآن‌پژوهان غربی، مانند وانزبرو، نولدکه و سایرین، التفات را یک خطای دستور زبانی و از نقاط ضعف گفتمان قرآنی معرفی کرده‌اند و برخی دیگر از قرآن‌پژوهان متاخر مانند عبدالحلیم، عبدالرؤف (۱۳۹۰ش) و رابینسون (۱۹۹۶م) و سایرین به گونه‌ای دیگر به این صنعت نگریسته‌اند و آن را ویژگی ممتاز گفتمان قرآنی به شمار آورده‌اند (حری، ۱۳۹۰ش: ۱۹).

### ۳-۳ جایگزینی واژگانی

از مهم‌ترین ویژگی‌های واژگان در قرآن کریم این است که هر واژه در جایگاه مناسب خود قرار گرفته است و وظیفه خود را در ادای معنای خاص، به‌خوبی ایفا می‌کند. در تعبیر عربی گونه قرآنی، گاه واژگان از یکدیگر وام گرفته و جایگزین همدیگر می‌شوند و در نتیجه این وام‌گیری، برخی عبارات از نظر شکل ساختاری برابر به نظر می‌رسند اما به لحاظ سبک‌شناختی به سبب استفاده از واژه‌های مختلف از یکدیگر متمایز می‌گردند. (السامرائی، ۱۴۲۷ق: ۱۰۹) بی‌شک، موقعیت / مقام، در گزینش واژگان و تغایر آن‌ها در سیاق مشابه تأثیرگذار است. جایگزینی واژگانی یکی از مؤلفه‌های ساختاری متن به شمار می‌رود که نمی‌توان آن را خطایی دستور زبانی دانست بلکه نوعی استفاده خلاقانه و بدیع از زبان است. این مؤلفه همانند سایر مؤلفه‌های چرخش سبک‌شناختی با در هم شکستن روال معمول کلام، موجب آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی و در نتیجه افزایش توجه شنونده (رباعه، ۲۰۰۳م: ۴۹) و حتی نوعی ابهام هنری می‌گردد؛ زیرا ابهام غالب با محصول «تازگی فضاهایی است که شاعر به آن راه می‌یابد و می‌کوشد تا آن را بیان کند». (میرصادقی، ۱۳۸۵ش: ۱۴) افزون بر این‌ها، این مؤلفه با توسعه معنایی خود سبب انسجام کلام و پیوند متن می‌شود. به اعتقاد نویسنده می‌توان

از این مشخصه زبان‌شناختی به‌عنوان یکی از عوامل انسجام واژگانی در نظریه زبان‌شناسی نقش‌گرای هلیدی و حسن یاد کرد و افزایش انسجام کلام را یکی دیگر از کارکردهای بلاغی آن دانست.

#### ۴- تحلیل سبک‌شناختی جایگزینی واژگانی در آیات متشابه

چرخش سبکی یکی از ویژگی‌های بارز چندوجهی قرآن کریم است. چرخش سبکی در گفتمان قرآنی می‌تواند اشکال و وجوه متعددی به خود بگیرد که یک وجه آن جایگزینی واژگانی است. مبحث «وضع الظاهر موضع المضمَر» و عکس آن در بلاغت سنتی، یکی از نمونه‌های جایگزینی واژگانی است همچنان که مسأله ترادف و اشتقاق در علم مفردات نیز از مصادیق این اصطلاح به‌شمار می‌آیند. در هریک از موارد فوق می‌توان بر اساس محور جانمایی، واژه‌ای را با واژه دیگری جا به جا کرد تا کاملاً معنای مورد نظر را برساند و بین لفظ و معنا مطابقت کامل برقرار شود. بین دو واژه جا به جا شده در جایگزینی واژگانی می‌توان شاهد رابطه هم‌معنایی، یا جزء و کل، یا هم‌ریشگی، و نظایر آن بود.

در تاریخ تفسیرنگاری مسلمانان تفاسیر متعددی، ادبی - بلاغی نامیده شده‌اند که معروف‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از «الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل» زمخشری، «البحر المحیط فی التفسیر» ابوحیان اندلسی، «تأویل مشکل القرآن» ابن قتیبه، «تلخیص البیان عن مجازات القرآن» سید رضی، تفسیر ابی سعود، و «التحریر و التنویر» ابن عاشور. اهتمام بیشینه مفسران در این‌گونه تفاسیر بیشتر آن بوده است که ظرافت‌های ادبی و بلاغی را نهفته در آیات را نشان دهند و در تفسیر و تبیین آیات نیز از آن‌ها بهره ببرند. به هر تقدیر، در این مجال کوتاه با عنایت به تفاسیر ارزشمند فرهنگ اسلامی سعی می‌شود آرایش سبکی جایگزینی واژگانی در سه سطح اسم، فعل و حرف ضمن آیات متشابه قرآن مورد تحلیل سبک‌شناختی قرار گیرد.

#### ۴-۱ جایگزینی اسم

بسیاری از متشابهات قرآنی حاوی جایگزینی واژگانی در سطح اسم می‌باشند که از نگاه تیزبین مفسرین قدیم و جدید دور نمانده است. در ادامه به برخی از این تغییرات سبکی و اسباب آن اشاره می‌شود.

شاهد اول:

- ﴿تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (آل عمران/ ۲۷)  
 - ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ﴾ (فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا...﴾ (انعام/ ۹۵-۹۶)

چرخش سبکی در آیه ۹۵ سوره انعام، بدین گونه است که فعل «يُخْرِجُ» با یک تغییر ساخت واژی به اسم فاعل «مُخْرِجُ» تبدیل شده است. البته این تغییر سبکی را می توان در مقایسه با دو آیه دیگر؛ آیه ۳۱ یونس: ﴿...يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ...﴾ و آیه ۱۹ روم: ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ...﴾ نیز سنجید. به هر روی، ساختار فعلی موجود در آیات آل عمران، یونس و روم در سوره انعام به یک ساخت واژ چرخش یافته است. این چرخش را می توان در مسأله اشتقاق در علم مفردات سنتی جستجو کرد.

علت این چرخش سبکی را می توان با دو نگاه قدیم و جدید پاسخ داد. به اعتقاد مفسران قدیم، وجود دو اسم فاعل (فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى) و (فَالِقُ الْإِصْبَاحِ) استعمال اسم فاعل (مُخْرِجُ) را اقتضا می کرد (الزمخشری، ۱۴۲۹ق، ج ۲: ۳۲ و الکرمانی، ۱۴۱۵ق: ۵۲). به بیان دیگر، مفسران پیشین سبب این تغییر سبک را به هم متن یا بافت واژگانی نسبت داده اند که در این آیات رخ داده است. بدین نحو که با بکارگیری اسم فاعل محصور شده (مُخْرِجُ) با دو اسم فاعل (فَالِقُ) توازن واژگانی به اندازه توازن دستوری میان واژگان این آیه و آیه پس از آن، حاصل شده است. هدف سبک شناختی از کاربرد اشکال فعلی در آیات آل عمران، یونس و روم نیز دستیابی به توازن واژگانی و دستوری الفاظ جملات مرتبط در همان فضای واژگانی است (عبدالرؤوف، ۱۳۹۰ش: ۱۲۷).

اما در نگاه مفسرین و قرآن پژوهان جدید هدف از این تغییر سبکی، چیزی فراتر از تناسب لفظی و توازن واژگانی و دستوری است. ایشان معتقدند کاربرد گونه اسمی (مُخْرِجُ) با گونه اسمی (المَيِّتِ) و هم نشینی گونه فعلی (يُخْرِجُ) با گونه اسمی (الْحَيِّ) یک دلالت معنایی معاشناختی جدیدی را فراهم می کند که به ویژگی مؤلفه ای اسم و فعل باز می گردد. بارزترین

ویژگی و مؤلفه یک موجود زنده، حرکت و تجدد اوست و برجسته‌ترین مؤلفه موجود بی‌جان و مرده، سکون و رکود آن. بنابراین در سبک وزین قرآن، گونه اسمی که خود متضمن معنای سکون و ثبوت است با واژه (المیت) هم‌نشین می‌شود تا تداوم این امور بیش از پیش تجلی یابد. (السامرائی، ۱۴۲۷ق: ۲۲)

از سوی دیگر، این چرخش سبکی می‌تواند به بافت موقعیت هر آیه نیز نسبت داده شود. سوره آل‌عمران با کاربرد مکرر افعال مضارع، اغلب بیانگر تجدد و حدوث است؛ از قبیل (تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ)، (وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ)، (وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ)، (وَتُدْلِلُ مَنْ تَشَاءُ)، (تُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ) و (وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ). از این رو گونه فعلی (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ) و (وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ) به کار رفته است به این دلیل که بافت آن، بافتی آکنده از حرکت و تغییر و تبدیل است. بنابراین کاربرد گونه فعلی در این آیه از نظر سبک‌شناختی با بافت موقعیت سازگارتر است. (همان: ۲۳)

اما بافت سوره انعام، بافتی متغیر است؛ زیرا بافت این سوره در رابطه با مسأله صفات الهی است. این صفات از صفات ثبوتی: (عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ)، (فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى)، (فَالِقُ الْإِصْبَاحِ)، (بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ)، (خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) و... تا صفات حدوثی: (فَطَرَّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ)، (لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ)، (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ) و... متغیر و متفاوت است. بنابراین، استعمال دو گونه متغیر فعلی و اسمی با بافت موقعیتی آیه سازگارتر می‌باشد.

چرخش سبکی حاصل از تغییر ساختار فعلی (يُخْرِجُ) به ساخت واژ (مُخْرِجِ) در آیه ۹۵ سوره انعام، گرچه به ظاهر گسستگی در متن را به ذهن متبادر می‌سازد اما به اعتقاد نویسنده، این چرخش به عامل استمرار و تداوم متن تبدیل شده و پیوستگی و انسجام معنایی با خود آورده است. عبارت (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ) به باور نویسنده، جمله معترضه‌ای است که بین معطوف (مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ) و معطوف علیه (فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى) قرار گرفته و در تبیین و توضیح خلقت و شکافتن دانه و هسته آمده است؛ از این رو آن‌ها را از جنس زنده‌سازی موجود مرده می‌داند. همچنین وقوع این جمله یک توجیه و زمینه‌ساز مناسب برای عطف مسأله مرگ و زندگی بر خلق و شکافتن خواهد بود و از آنجا که زندگی یافتن و شکل‌گیری

موجود مرده و حتی موجود معدوم پس از شکافتن فضای اولیه‌ای که آن را فرا گرفته، مستلزم گذشت زمان می‌باشد، فعل مضارع به کار رفته است.

افزون بر این، وقوع جمله (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ) بعد از عبارت (فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى) کاملاً به حق و ضروری به نظر می‌رسد چه در بافتی که سخن از قدرت خداوند است، اشاره به صرف آفرینش، چندان ستایش‌برانگیز نیست زیرا ممکن است فضایی که موجود مرده را فرا گرفته، شکافته شود بی‌آنکه موجود درون آن حیات و زندگی یابد؛ بنابراین جمله مورد بحث، تکمیل‌کننده و تتمه جمله پیشین است و کلیدی‌ترین نقش آن قبل از هر نقش دیگری، ایجاد پیوستگی و انسجام معنایی در آیه است.

پیوستگی و اقتران تناسب لفظی و معنایی در تعابیر قرآن گاه روشن و گاه به سبب تغییر و تنوع ساختاری - سبکی پنهان است؛ از این رو اهتمام یکسویه به ساختار لفظی قرآن، امر شایسته‌ای نیست زیرا حکمت خدای تعالی برتر از آن است که در کلام خود تنها به توازن شکلی پرداخته باشد بلکه خداوند حکیم از طریق فرایندهای متعدد زبانی، در پی جلب توجه مخاطب به ظرافت‌های معنایی این کلام معجز است به طوری که این فرایند می‌تواند گاه یک فرایند آوایی ظهور یافته در نغمه یک حرف باشد (بنت الشاطی، ۱۹۷۷م: ۳۵).

#### شاهد دوم:

شاهد مورد نظر در آیه ۷۱ سوره کهف: ﴿فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخْرِقْتَهَا لِنُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا﴾ «سپس هر دو با هم برفتند تا وقتی که در کشتی سوار شدند، آن عالم کشتی را بشکست، موسی گفت: ای مرد! آیا کشتی شکستی تا اهل آن را به دریا غرق کنی؟! بسیار کار منکر و شگفتی به جای آوردی!» و آیه ۷۴ همین سوره: ﴿فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَتَلَّهُ قَالَ أَلْتَلَّتْ نَفْسًا رَكِيبَةً بَعِيرٍ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا﴾ «و باز هم روان شدند تا به پسری برخوردند؛ او پسر را (بی‌گفتگو) به قتل رسانید. باز موسی گفت: آیا نفس محترمی که کسی را نکشته بود، بی‌گناه کشتی؟! همانا کار بسیار منکر و ناپسندی کردی!» (ترجمه الهی‌قمشه‌ای)، آرایش سبکی جایگزینی واژگانی در کاربرد دو اسم «إمراً و نُكْرًا» را مورد تأمل قرار می‌دهد. این دو واژه از نظر مؤلفه‌های معناساز خود، ذیل مسأله ترادف در علم مفردات جای می‌گیرد همچنان که در زبان‌شناسی معاصر، ضمن مسأله هم‌معنایی قابل بررسی است.

آیات ۶۰-۸۲ سوره کهف به بیان سرگذشت حضرت موسی و خضر (علیهما السلام) اختصاص دارد. ظاهراً ماجرای خرق کشتی و قتل نوجوان توسط حضرت خضر (علیه السلام) در دو آیه ۷۱ و ۷۴ این سوره، از نگاه موسی (علیه السلام) تنها دارای یک مفهوم است و آن هم مفهوم زشت بودن. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰ش، ج ۱۲: ۴۹۳) اما خواننده هنگام خوانش این دو آیه، متوجه یک تغییر ناگهانی در روند عادی متن می‌شود. زیرا دو واژه «إِمرٌ و نُكْرٌ» در ساختار ظاهری، مترادف و به معنای زشت و بزرگ هستند. این تغییر غیر منتظره، کلام را برجسته و توجه خواننده را به خود جلب می‌کند.

با توجه به آنچه مفسران ذیل این آیات بیان داشته‌اند، می‌توان دریافت که این دو واژه دارای تمایزی اساسی در مؤلفه‌های معناسازند. واژه «إِمرٌ» از فعل (أَمَرَ، يَأْمُرُ الأَمْرُ أَي: كَبَّرَ وَ كَثُرَ) به معنای بزرگ و زیاد شد، مانند: اسْتَفْحَلَ الأَمْرُ (راغب الإصفهانی، ۱۴۲۶: ۹۰) و «شئ عجب» آمده است (ابن سیده، ۲۰۰۸م: ج ۱۲، ۱۴۸). بنابراین «إِمرٌ» یعنی: امر بزرگ شگفت. و از آنجا که بافت آیه بیانگر ضرر و زشتی است، لذا آن را هم معنای مُنْكَر دانسته‌اند (الطوسی، ۱۴۳۰ق، ج ۱۵: ۶۱۰ و أبو عبیده، ۱۳۷۴ق، ج ۱: ۴۰۹).

زمخشری و فخر رازی در بیان علت این چرخش سبک‌شناختی می‌گویند: بازتاب صفت «نُكْرٌ» از «إِمرٌ» شدیدتر و قوی‌تر است زیرا در مورد سوراخ کردن کشتی فرمود: شَيْئاً إِمْرًا، اما در مورد کشتن نوجوان فرمود: شَيْئاً نُكْرًا. چون در سوراخ کردن کشتی زمینه خطر برای جمعی فراهم شده بود که به زودی متوجه شدند و خطر را دفع کردند ولی در کشتن نوجوان ظاهراً خضر جنایتی را مرتکب شده بود. به تعبیر دیگر، در ماجرای غرق کشتی، ممکن بود اتلاف نفسی اتفاق نیفتد به این صورت که مثلاً غرق نشوند زیرا همه سرنشینان مساعدت کرده، دفع خطر نمایند اما در قضیه جوان اتلاف نفس قطعی و حتمی بود. در آنجا ضرر محتمل بود و اینجا ضرر قطعی است (الزمخشری، ۱۴۲۹ق، ج ۲: ۵۴۰ و فخر الرازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۴۸۷). افزون بر این، زمخشری استدلال دیگری نیز نقل می‌کند مبنی بر اینکه کشتن یک نفر بسی خفیف‌تر از کشتن چند تن است (الزمخشری، ۱۴۲۹ق، ج ۲: ۵۴۱).

نکته دیگری که در بیان علت این چرخش سبکی به ذهن نویسنده خطور می‌کند این است که در قیاس بین خرق کشتی و قتل انسان، آن هم به دست بنده‌ای صالح و عالم‌تر از

موسی (علیه السلام) - با توجه به آنچه در سبب مصاحبت موسی (علیه السلام) با خضر نبی (علیه السلام) آمده است - آنچه عجیب به نظر می‌رسد، خرق کشتی است. از این رو، خداوند با استفاده از واژه «إمر» که به نسبت واژه «نکر» غریب و ناآشنا و تعجب‌برانگیز می‌نماید، شگفتی حضرت موسی (علیه السلام) را ابراز می‌دارد. لیکن قتل نفس به عنوان یکی از بزرگ‌ترین گناهان و منکرات بعد از کفر و شرک، بیش از آنکه عجیب و شگرف به نظر آید، زشت و قبیح است. از این رو، خداوند در موقعیت قتل نفس از واژه «نکر» استفاده می‌کند.

بر اساس آنچه گفته شد، خاستگاه چرخش سبکی در آیه مورد بحث را باید اصل در کلام دانست؛ اصل در کلام، آشکار کردن نهفته‌های ذهنی و آشکار کردن اهدافی است که در دل وجود دارد. از این رو، خداوند در هریک از این دو آیه واژه‌ای را برگزیده و جانشین دیگری می‌کند که به دلالت نزدیک‌تر و در اظهار معنای مطلوب واضح‌تر باشد. همچنان که کاربرد دو واژه «إمر» و «نکر» در بافت مناسب خود به عنوان از عوامل انسجام واژگانی، باعث پیوستگی معنایی بیشتر شده است.

#### شاهد سوم:

﴿أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَ أَنْصَحَ لَكُمْ وَ أَعْلَمَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ «رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم؛ و خیرخواه شما هستم؛ و از خداوند چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.» (اعراف/۶۲) و آیه: ﴿أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَ أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾؛ «رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم؛ و من خیرخواه امینی برای شما هستم.» (اعراف/۶۸) می‌باشد.

آیه اول، گفت و گوی حضرت نوح (علیه السلام) با قومش است و آیه دوم، گفت و گوی حضرت هود (علیه السلام) با قومش را نشان می‌دهد. فخر رازی در مورد تغییر سبک از شکل فعلی «أَنْصَحُ» در آیه ۶۲ به شکل اسم فاعل «نَاصِحٌ» در آیه ۶۸، و این که چرا در خطاب نوح (علیه السلام) از عبارت «أَنْصَحَ لَكُمْ» استفاده شده و در کلام هود (علیه السلام) عبارت «و أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ»، از قول عبدالقاهر نحوی می‌گوید: صیغه فعل دلالت بر تجدد و نوشدن لحظه به لحظه می‌کند در حالی که صیغه اسم بر ثبات و استمرار دلالت دارد (الجرجانی، ۱۴۲۵: ق: ۱۲۵).

در ادامه با توجه به ساختار آیات پیرامون این چرخش سبک‌شناختی که موجب آشنایی‌زدایی در کلام و توسیع معنایی متن شده، این طور استدلال می‌کند که نوح (علیه السلام)



قومش را از عذاب طوفان بیم می‌داد و همزمان مشغول ساخت و ساز کشتی بود؛ اما قوم او که هیچ نشانه‌ای از طوفان را ندیده بودند وی را به ضلالت نسبت دادند. با وجود این آن حضرت در دعوت خود استمرار داشت و گاه مستقیماً با سخن گفتن از عذاب الهی مبادرت به دعوت آن قوم ناآگاه می‌نمود و گاه بی‌آنکه درباره عذاب الهی سخنی بگوید، به صورت غیرمستقیم و با اشتغال به ساخت کشتی آنان را متوجه وقوع طوفان کرده و به یکتاپرستی دعوت می‌کرد. لذا در موقعیت حضرت نوح (علیه‌السلام) لازم است از صیغه فعل که دلالت بر استمرار و تجدد دارد استفاده شود. اما در ماجرای تبلیغ حضرت هود (علیه‌السلام) از اسم فاعل استفاده می‌کند زیرا آن حضرت قومش را از هیچ حادثه‌ای بیم نداد بلکه همواره بت‌پرستی قومش را امری ناپسند می‌خواند و علیرغم این که قوم عاد در نسبت نادانی به آن حضرت مبالغه کردند اما ایشان در امر نصیحت نسبت به قومش استوار و ثابت قدم بود و همواره آن‌ها را بر یک روال به یکتاپرستی فرا می‌خواند و چون در این دعوت تجدید وجود ندارد لذا اسم فاعل در اینجا مناسب‌تر است. (فخر الرازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۴: ۳۰۰)

نویسنده نیز در تأیید نظر فخر رازی بر این اعتقاد است که عبارت پایانی آیه (وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) نیز استعمال فعل مضارع (أَنْصَحُ) را مقوت می‌بخشد، زیرا این جمله می‌تواند جنبه تهدید در برابر مخالفت‌های آن قوم ناآگاه داشته باشد بدین صورت که خداوند حضرت نوح (علیه‌السلام) را از سرنوشت قومش باخبر ساخته است اما آگاهی آن جناب از سرنوشت قوم نادانش وی را از تبلیغ دعوت باز نمی‌دارد و برعکس، آن جناب، به‌عنوان پیامبر قوم، بر خود لازم می‌داند تا زمان تحقق وعده الهی آن قوم ناآگاه را دعوت کند. از این رو، استعمال ساختار فعلی (أَنْصَحُ) بیش از ساخت‌واژ (نَاصِح) می‌تواند حق مطلب را ادا نماید.

شایان ذکر است خطیب اسکافی نیز به این نکته توجه داشته، و معتقد است ضلال جزء صفات رفتاری عارضی و مقطعی بوده اما سفاهت ضد حلم و جزء صفات نفسانی ثابت است؛ از این رو هر یک از دو پاسخ نوح و هود (علیهما‌السلام) با نسبت‌های ناروای قومشان منطبق است. نوح (علیه‌السلام) در پاسخ به قوم نادان خویش، صفت مقطعی ضلالت را نه تنها با یک فعل مضارع که با سه فعل دال بر تجدد و حدوث از خود نفی می‌کند. و هود (علیه‌السلام) صفت ثابت سفاهت را با استعمال اسم که آن هم بیانگر ثبوت است، نفی می‌کند. بدین ترتیب مفهوم عبارت «وَأَنَا

لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ» این گونه خواهد شد: من همواره بر نصیحت و اندرز به شما ثابت قدم خواهم بود و هرگز به غش و خیانت نسبت به شما روی نخواهم آورد (الخطیب الإسکافی، ۱۴۲۲ق، ج ۲: ۶۰۶).

مطالعه ساختار فعلی (أنصح) و ساخت واژ (ناصح) و امثال آن، در «علم الاشتقاق» به عنوان یکی از حوزه‌های دانش مفردات قدیم، صورت می‌گیرد که متاسفانه امروزه بیشتر درون دانش صرف مورد توجه قرار گرفته و استقلال خود را نسبتاً از دست داده است. وانگهی، زبان‌شناسان گذشته آن گونه که به اشتقاق و ساخت واژگان، که مربوط به صورت و ماده بود توجه داشتند، چندان به معنای واژگان و بار معنایی آن‌ها اعتنا نداشتند. با این همه معنای واژگان از افق بسیار گسترده‌ای برخوردار است به همین جهت زبان‌شناسان معاصر در ریشه‌شناسی - یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مطالعاتی زبان‌شناسی - در پی شناخت اصل واژگان و دلالت آن‌ها هستند.

#### ۴-۲ جایگزینی فعل

همان‌طور که مشخص شد، بافتِ موقعیت، نقش مؤثری در وقوع واژه به کار رفته در یک آیه ایفا می‌کند، درحالی‌که واژه‌ای متفاوت برای همان آیه که در جای دیگری از گفتمان قرآنی آمده است، انتخاب می‌شود. (عبدالرؤوف، ۱۳۹۰ش: ۲۰۴) شواهد قرآنی زیر، تأثیر بافتِ موقعیت را بر چرخش سبک‌شناختی در سطح فعل، به‌خوبی روشن می‌سازد.

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾؛ «اما افراد ستمگر، این سخن را که به آن‌ها گفته شده بود، تغییر دادند؛ (و به جای آن، جمله استهزاآمیزی گفتند؛) لذا بر ستمگران، در برابر این نافرمانی، عذابی از آسمان فرستادیم» (بقره/۵۹)

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ﴾؛ «اما ستمگران آن‌ها، این سخن (و آن فرمان‌ها) را، به غیر آنچه به آن‌ها گفته شده بود، تغییر دادند؛ از این رو به خاطر ستمی که روا می‌داشتند، بلایی از آسمان بر آن‌ها فرستادیم (و مجازاتشان کردیم)» (اعراف/۱۶۲)

خواننده با دقت در این دو آیه، شاهد تغییر سبک از فعل «أَنْزَلْنَا» در آیه ۵۹ سوره بقره به فعل «أَرْسَلْنَا» در آیه ۱۶۲ اعراف است.

فخر رازی هنگام تفسیر آیه ۱۶۲ اعراف این مطلب را با توجه به مؤلفه‌های معناساز دو فعل پاسخ می‌دهد. او معتقد است از فعل «أُنزلنا» که از مصدر انزال است کثرت و زیادی برداشت نمی‌شود. اما این مؤلفه (+کثرت و زیادی) درباره «ارسال» وجود دارد. در آیه ۵۹ سوره بقره خداوند با استعمال «أُنزلنا» از نزول عذاب اندک سخن می‌راند اما در سوره اعراف چون مقصود نزول عذاب بسیار بوده است، از فعل «أرسلنا» استفاده شده است. (فخر الرازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۵: ۳۸۹)

گفتنی است انزال بر حدوث و وقوع امر در مرحله نخست دلالت دارد و واژه ارسال بر انبعاث و امتداد دلالت دارد. گفته می‌شود: «جاؤوا أرسالاً: أى متتابعين و الرّسل: اللّبن الكثير المتتابع الذر» یعنی شیر زیاد و مداوم (راغب الإصفهانی، ۱۴۲۶ق: ۲۰۳). بدیهی است توجه به کاربرد فعل انزال در بافت‌های گوناگون به منظور تأیید مطلب فوق، امری ضروری به نظر می‌رسد؛ با بررسی باهم آیی و ترکیب فعل انزال و دیگر مشتقات آن با واژگان گوناگون بر روی محور هم‌نشینی در بافت‌ها و موقعیت‌های مختلف، می‌توان مؤلفه مهلت و تدریج را برای این فعل و مشتقات آن در نظر گرفت. این ادعا در آیات زیر به وضوح دیده می‌شود:

﴿نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ...﴾ (بقره/۳)  
 ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ...﴾ (بقره/۲۲)

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنًا نَّعَاسًا يُغْشِي طَائِفَةً مِّنكُمْ...﴾ (آل عمران/۱۵۴)  
 ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ...﴾ (توبه/۲۶)  
 ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْنَاهُ حَرَامًا وَحَلَالًا...﴾ (يونس/۵۹)  
 ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ...﴾ (نجم/۲۳)  
 در آیات فوق که از باب تمثیل آمده است، فعل انزال با واژگان: (تورات، انجیل، ماء، أمنه، سکینه، رزق و سلطان) هم‌نشین شده است که باهم آیی و ترکیب آن‌ها با توجه به بافت آیه دلالت بر مهلت و نزول تدریجی دارد.

از سوی دیگر، ترکیب و باهم آیی فعل ارسال با واژگان گوناگون در بافت‌های مختلف، خواننده را به مؤلفه معناساز کثرت، قدرت و سرعت در این فعل سوق می‌دهد:

﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا...﴾ (انعام/۶)

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (توبه/۳۳)  
 ﴿فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَكَاً وَ آتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا...﴾ (یوسف/۳۱)

﴿وَ أَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ...﴾ (حجر/۱۵)  
 ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوۡزُؤُهُمُ أَزَّاءَ﴾ (مریم/۸۳)  
 ﴿وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِم طَيْرًا أَبَابِيلَ﴾ (فیل/۳)

بافت آیه اول دلالت بر تهدید دارد؛ از این رو، فعل ارسال با واژه سماء و مدار که بیانگر نهایت عذاب و شدت آن است هم‌نشین شده است. در آیه دوم، رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) برای مقابله با مشرکین و برتری دین حق بر همه مصادیق شرایع آسمانی فرستاده شده است این امر، مستلزم شدت و قدرت می‌باشد. در آیه سوم، همسر عزیز پس از شنیدن سرزنش زنان به سرعت آن‌ها را به مهمانی دعوت می‌کند از این رو، استعمال فعل ارسال مناسب این بافت و موقعیت بوده است و الخ.

چرخش سبکی دیگری نیز میان این دو آیه، با استعمال فعل «يَفْسُقُونَ وَ يَظْلِمُونَ» نشان داده شده است. این تغییر سبک، بیش از هر کارکرد بلاغی دیگر مفید توسعه معنایی می‌باشد. زیرا خداوند با استعمال دو توصیف مختلف از قومی خاص، به دنبال ارائه ویژگی‌های متعددی از این قوم بوده است. در توضیح این تنوع سبکی، مفهوم‌شناسی دو واژه ظلم و فسق امری اجتناب‌ناپذیر است.

فسق، ترک طاعت یا خروج از مسیر طاعت الهی است. کلمه فسق در لغت به معنای پوست کندن است. گفته می‌شود: «فسقت الرطبة عن قشرها: إذا خرجت» (ابن فارس، ۱۴۲۹ق: ۸۱۷). به موش هم فویسقه گفته می‌شود چون به کرات از لانه‌اش خارج می‌شود (راغب الإصفهانی، ۱۴۲۶ق: ۳۹۶). بنابراین فسق، خروج از شرع است که از کفر عام‌تر است، زیرا فسق شامل

گناهان صغیره و کبیره می‌شود (ایزوتسو، ۱۳۷۸ش، ۳۲۴). به سخن کلی‌تر، تمام اعمالی که ناظر بر کفر نهانی و پنهانی در مقابل ایمان باشد، فسق نامیده می‌شود. اما واژه «ظلم»، یکی به معنای تاریکی و دیگری قرار دادن شیء در غیر موضعش با اجبار است (ابن فارس، ۱۴۲۹ق: ۶۱۷). در واقع ظلم به معنای تخطی از مسیر حق است که خود به منزله کانون دایره است. همچنین بر زیادی یا کمی تخطی در امر اطلاق می‌شود، لذا هم درباره گناهان صغیره و هم گناهان کبیره به کار می‌رود (راغب الإصفهانی، ۱۴۲۶ق: ۳۲۷).

با نگاهی دوباره به بافت و نقش آن در گزینش این دو واژه باید گفت: در سوره بقره انتخاب لفظ «یفسقون» انتخابی به حق است، زیرا روی خطاب در این آیه با مردم عصر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) است؛ خداوند در این آیه نعمت‌هایی را که بر گذشتگان نشان ارزانی شده، یادآور می‌شود و آنان را به دین جدید و اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرا می‌خواند و چون مقام آیه، بر تخویف مردم از مخالفت امر پیامبر و تحذیر آنان از عقوبت دلالت دارد، واژه «یفسقون» را به کار می‌برد که متضمن معنای خروج از امر پیامبر است؛ به دیگر سخن، در این آیه، نفس عمل یا اعمالی که نزول عذاب را در پی دارد قابل اعتناست نه عامل. از این رو، یکبار واژه «یظلمون» به عنوان سبب ثانویه برای نزول عذاب استعمال می‌شود و بار دیگر، واژه «یفسقون» به کار می‌رود تا سبب سبب یا به عبارت دیگر، سبب اولیه عقوبت بیان شود؛ سبب اولیه، همان مخالفت و خروج بنی‌اسرائیل از دستورات موسی (علیه السلام) بود.

بدین ترتیب، جایگزینی فعل «یفسقون» می‌تواند مفید این فایده باشد که فسق یکی از گناهان کبیره‌ای که ظلم بر آن احاطه دارد. در نتیجه، بنی‌اسرائیل هم گناه کبیره فسق (خروج از طاعت پیامبر) را مرتکب شده‌اند و هم گناهان صغیره و کبیره دیگری را که خداوند با نام ظلم از آن‌ها یاد می‌کند. و به تعبیر فخر رازی، این قوم به خاطر ظلم به خود، ستمکارند و افزون بر این مشخصه، با سرپیچی از اوامر الهی و نافرمانی از خدا فاسق نیز هستند (فخر الرازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۵: ۳۹۰).

از سوی دیگر هدف اصلی خداوند در سوره اعراف به واقع، ثابت قدم نگه داشتن مومنان بر دین حق و تحذیر آن‌ها از ابتلا به سرنوشت بنی‌اسرائیل است، از این رو می‌بایست روایت دقیق و مفصلی از داستان قوم موسی (علیه السلام) بازگو شود. با توجه به آیه ۱۵۹ همین سوره ﴿وَمِنْ قَوْمٍ

مُوسَى أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَْعَدِلُونَ﴾ راوی، از هم‌اکنون به هدایت برخی از قوم موسی (علیه‌السلام) و گمراهی گروه دیگری از آنان اشاره می‌کند و سپس با افزودن واژه «منهم» به منزله یک چرخش سبک‌شناختی دیگر در آیه مورد بحث: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ...﴾ بر این نکته تاکید می‌ورزد که در این سوره، عامل مطمح نظر است نه عمل. از این‌رو، تنها به استعمال لفظ «یظلمون» بسنده می‌شود که اعم از «یفسقون» است و هرگونه ظلم و گناهی را در برمی‌گیرد؛ زیرا بنی‌اسرائیل بر خویشتن ظلم روا داشتند، به پیامبران الهی بدی کردند و در زمین فساد به پا کردند و اعمال ظالمانه دیگری از این دست مرتکب شدند.

هم‌چنان که گفته شد جایگزینی ضمیر «منهم» به جای اسم ظاهر (علی‌الذین ظلموا) یک چرخش دستوری - سبکی در دو آیه مورد بحث به شمار می‌آید که در علم بلاغت قدیم با عنوان «وضع المضمَر موضع الظاهر» و بالعکس مطرح شده است. کاربرد ضمیر «هم» در آیه ۱۶۲ اعراف به این دلیل است که در آیه ۱۵۹ همین سوره از ستمکاران اسرائیلی سخن به میان آمده بود. بدین نحو، لازمه سبک، کاربرد ضمیر در این آیه است. از سوی دیگر، فرآیند دستوری جایگزینی اسم ظاهر در آیه ۵۹ سوره بقره، با اینکه این اسم قبل از آن در ابتدای همین آیه استعمال شده، به‌منظور تقبیح و زشت‌دانستن هرچه بیشتر عمل بنی‌اسرائیل است.

شاهد دوم:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾

«اوست که زمین را برای شما رام قرار داد، بنابراین بر اطراف و جوانب آن راه روید و از

روزی خدا بخورید، و برانگیختن مردگان و رستاخیز به سوی اوست.» (ملک/۱۵)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ...﴾

«ای مؤمنان! چون برای نماز روز جمعه ندا دهند، به سوی ذکر خدا بشتابید...» (جمعه/۹)

این دو آیه از نظر ساختاری شبیه هم هستند و با تغییر سبک در جایگزینی بر حسب مؤلفه‌های معناساز دو فعل، از یکدیگر متمایز شده‌اند. در تحلیل تمایز سبکی این دو آیه از مبحث مؤلفه‌های معنایی در معناشناسی ساختارگرا استفاده می‌شود. بدین نحو که واژگان قرآن، بافت- حساس هستند و دارای ویژگی‌های معنایی مقدر مفروضی هستند که این ویژگی‌ها

زمینه کاربرد یک واژه خاص را در یک بافت موقعیتی خاص، فراهم می‌سازد (عبدالرؤوف، ۱۳۹۰ش: ۲۲۲).

بر این اساس، واژه «سعی» به معنای حرکت کردن/ راه رفتن است که مستلزم مؤلفه [مقدار فراوان] می‌باشد در حالی که فعل «مشی» مستلزم مؤلفه -مقدار فراوان] است. ویژگی -مقدار فراوان] لازمه بافتی است که اشاره به مسأله رزق و کسب آن دارد و پر واضح است که خداوند خود کفیل رزق تمام مخلوقاتش است لذا ضرورتی برای شتاب و سرعت احساس نمی‌شود. و البته مؤلفه [مقدار فراوان] نیز لازمه بافت سوره جمعه است. این سوره به توشه‌اندوزی برای آخرت اشاره دارد و این امریست که مستلزم شتاب و نشاط فراوان است (العروی، ۱۴۱۷ق، ۳۳).

در آیات ذیل نیز به ترتیب مؤلفه معنا ساز [مقدار فراوان] در فعل «سعی» و ویژگی -مقدار فراوان] در فعل «مشی» به چشم می‌خورد؛ لازم به ذکر است گزینش آیات از باب تمثیل می‌باشد نه استقصا.

﴿وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾  
(بقره/ ۲۰۵)

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا...﴾ (مائده/ ۳۳)  
﴿وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَ سَعَى لَهَا سَعِيهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعِيهِمْ مَشْكُورًا﴾ (اسراء/ ۱۹)  
﴿وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾ (يس/ ۲۰)

\*\*\*\*

﴿...يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا...﴾ (بقره/ ۲۰)  
﴿وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ...﴾ (نور/ ۴۵)

﴿وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا...﴾ (فرقان/ ۶۳)

و اما آخرین شاهد در این بخش، جایگزینی فعل را از حیث زمان مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد.

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾

«بی تردید پروردگارت بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده، و هم او به راه‌یافتگان داناتر است». (قلم/۷)

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾

یقیناً پروردگارت به کسی که از راه او گمراه می‌شود و نیز به راه‌یافتگان داناتر است. (انعام/۱۱۷)

چرخش سبکی رخ داده در دو آیه فوق به شکل تغییر سبک از زمان حال در سوره انعام به زمان گذشته در سوره قلم نمود یافته است. این تغییر می‌تواند به بافت دستوری، بافت موقعیت و کارکرد معنایی نسبت داده شود. بدین نحو که بافت موقعیت آیه ۱۱۷ سوره انعام به «يُضِلُّوكَ» موجود در آیه ۱۱۶ بر می‌گردد. به عبارت دیگر، آیه ۱۱۶ انعام: ﴿وَ إِنْ تُطِيعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾؛ «اگر از بیشتر مردم روی زمین پیروی کنی [و آرا و خواسته‌هایشان را گردن نهی] تو را از راه خدا گمراه می‌کنند؛ آنان فقط از گمان و پندار [که پایه علمی و منطقی ندارد] پیروی می‌کنند، و تنها به حدس و تخمین تکیه می‌زنند.» بیانگر فرجام یک اصل و مبدا کلی می‌باشد و آن اصل مربوط به موضع بشریت نسبت به پیامبران و پیام‌های آسمانی است. خداوند در این آیه بیان می‌دارد که فرجام این اصل چیزی جز گمراهی و بی‌اساس بودن نخواهد بود (الخطیب الإسکافی، ۱۴۲۲ق، ج ۲: ۵۴۰).

بر خلاف آنچه در نظر بعضی مسلم است که اکثریت‌های عددی همواره راه صحیح را می‌پیمایند خداوند در این آیه و آیات متعددی این موضوع را نفی کرده و برای اکثریت عددی اهمیتی قائل نیست زیرا اکثریت بر اساس فکر و منطق صحیح رفتار نمی‌کنند بلکه راهنمای آنها، مستی گمان‌های آلوده به هوی و هوس و دروغ و فریب است که جز انحراف و گمراهی برایشان باری نخواهد داشت. بنابراین، نگارنده معتقد است استعمال زمان حال در آیه ۱۱۷ با بافت موقعیت و بافت دستوری آن سازگارتر است. اما تأثیر بافت موقعیت بر وقوع زمان گذشته در سوره قلم به این نحو است که این آیه درباره واقعت قومی سخن می‌گوید که بالفعل دچار انحراف شده بودند و فرستاده خدا را به جنون و سخنش را به سحر و جادو نسبت دادند. در نتیجه کاربرد زمان گذشته با این بافت از نظر سبک‌شناختی سازگارتر است.



از سوی دیگر کارکرد معنایی زمان حال را نیز می‌توان یکی از دلایل اصلی در وقوع زمان حال در سورهٔ انعام و وقوع زمان گذشته در سورهٔ قلم دانست؛ شکل زمان حال به‌منظور تاکید بر استمرار یک عمل به کار می‌رود. به‌بیان‌دیگر، انحراف و نادرستی اکثریت، امری مداوم و مستمر است و خداوند نیز می‌داند که در هر لحظه چه کسی یا کسانی گمراه می‌شوند. همانطور که کارکرد معنایی زمان گذشته، متضمن این معنا است که خداوند از آغاز انحراف هر انسانی و پایانش آگاهست؛ یعنی او می‌داند چه کسی بر انحرافش باقی می‌ماند و چه کس توفیق هدایت می‌یابد.

تنوع سبکی آخر، پیرامون زیادت حرف جر «ب» در آیهٔ ۷ سورهٔ قلم است؛ گرچه این تنوع سبکی در حرف رخ داده و لازم است در بخش بعدی یعنی جایگزینی در سطح حرف بیان شود، اما نویسنده به‌منظور تنوع شواهد قرآنی و اجتناب از تکرار، ضمن همین بحث به توضیح آن خواهد پرداخت.

کارکرد معنایی زیادت حرف جر در این آیه، برجسته سازی قدرت فاعل در علم را دارد؛ یعنی خداوند نیک می‌داند چه کسی گمراه است و چه کسی نیست. بنابراین بافت موقعیتی آیه، خواهان حضور این حرف بوده است (عبدالرؤوف، ۱۳۹۰ش: ۱۸۲). به باور نویسنده در تعدیة فعل «علم» با حرف جر «ب» می‌توان شاهد قاعدهٔ «تضمنین» بود؛ بدین نحو که این فعل متضمن معنای فعل لازم «خَلَقَ» شده است که با حرف جر «ب» استعمال می‌شود. بی‌شک، قاعدهٔ تضمنین صرف نظر از ایجاد تغییر در ساختار واژگان، سبب توسعهٔ معنایی خواهد شد. در نتیجه بافت آیهٔ شاهد مثال، هم بر قدرت خداوند به‌عنوان فاعل علم دلالت دارد و هم بر این نکته تاکید دارد که اساساً ذات اقدس الهی شایسته و سزاوار آگاهی از همهٔ احوال انسان‌های هدایت شده و گمراه است و هیچ موجود دیگری را در این مورد بهره و نصیبی نیست.

#### ۴-۳ جایگزینی حرف

تغییر حروف نیز سطح دیگری از جایگزینی واژگانی است که در شواهد آتی مورد تحلیل قرار می‌گیرد:

#### شاهد اول:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ...﴾

«بگو: به من خبر دهید: اگر خدا شب را بر شما تا روز قیامت پاینده و جاوید کند...»

(قصص/۷۱)

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا...﴾

«اوست کسی که شب [تاریک] را برای شما پدید آورد تا در آن بیارامید، و روز را نور افشان [قرار داد تا در آن به کار و کوشش پردازید]...» (یونس/۱۰)

چرخش سبک‌شناختی در این دو آیه، تغییر از حرف جر «ل» در آیه ۱۰ سوره یونس به حرف جر «علی» در سوره قصص می‌باشد. که مجرور هر دو مشترک است. استعمال دو حرف جر متفاوت، لازمهٔ بافت‌های متفاوت و معنای مقدری است که با هر یک از این دو حرف نشان داده می‌شود. در آیه ۱۰ سوره یونس، بافت آیه از نعمت‌ها و تفضل‌های خداوند سخن می‌گوید. این بافت مستلزم حرفی است که متضمن معانی استحقاق و اختصاص و مالکیت و تملیک باشد. ولی در آیه ۷۱ سوره قصص، بافت به وجوب استیلاء و ضرر اشاره دارد؛ بنابراین شایسته است حرف «علی» که دارای مؤلفه [+استعلاء] و [+قدرت] است، به کار رود.

شاهد بعدی در همین باب دو آیه آتی است:

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ...﴾؛ «[شما مردم مؤمن از روی حقیقت] بگوئید [و اقرار کنید]: ما به خدا و آنچه به سوی ما نازل شده، و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان [دارای مقام نبوت] آنان فرود آمده، و به آنچه به موسی و عیسی و آنچه به پیامبران از ناحیه پروردگارشان داده شده ایمان آوردیم...» (بقره/۱۳۶)

﴿قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ...﴾؛ «[ای پیامبر! از جانب خود و پیروانت به همه] بگو: ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان [دارای مقام نبوتشان] فرود آمده، و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده ایمان آوردیم...» (آل عمران/۸۴)

فخر رازی ذیل تفسیر آیه ۱۳۶ بقره بحثی را مطرح می‌کند که در آن علت آوردن حرف جر «إلی» دال بر انتهای غایت و جایگزینی آن با حرف جر «علی» دال بر استعلاء در آیه ۸۴ آل عمران را بافت موقعیت دو آیه می‌داند و در توضیح آن می‌گوید: با توجه به ساختار آیه و بافتی که حرف جار «إلی» در سوره بقره در آن قرار گرفته است، این حرف با فعل «قُولُوا آمَنَّا» مناسبت دارد. زیرا مخاطب این کلام، تمام مردم هستند از این‌رو، حرف جر «إلی» استعمال می‌شود تا مفید حرکت افقی وحی در میان همه مردم باشد. به بیان دیگر، وحی بعد از یک حرکت عمودی به پیامبران عطا شده سپس در یک حرکت افقی از پیامبران به مردم رسیده به سرانجام می‌رسد. اما در سوره آل عمران، مخاطب، حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌باشد لذا کاربرد حرف جار «علی» بیانگر جهت انزال و این معناست که وحی تنها به یک پیامبر عطا شده است. و در هر دو آیه، تکرار فعل انزال بدین سبب است تا تأکیدی بر افتراق جهت نزول وحی باشد. (فخر الرازی، ۱۴۲۰ق: ج ۸: ۲۸۱ و الخطیب الإسکافی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۳۰۱)

شاهد سوم:

﴿وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا...﴾؛ «و (به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتیم: «در این شهر [بیت‌المقدس] وارد شوید! و از نعمت‌های فراوان آن، هر چه می‌خواهید بخورید.» (بقره/۵۸)

﴿وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ ...﴾؛ «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که به آن‌ها گفته شد: «در این شهر [بیت‌المقدس] ساکن شوید، و از هر جا (و به هر کیفیت) بخورید، از آن بخورید (و بهره‌گیرید).» (اعراف/۱۶۱)

ظاهراً دو عبارت «فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ» و «وَ كَلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ» از لحاظ ساختاری شبیه به هم بوده اما از لحاظ سبکی متفاوت هستند؛ زیرا در سوره بقره فعل «كَلُوا» با حرف ربط فاء همراه شده در حالی که همین فعل در سوره اعراف با حرف ربط واو آمده است.

فخر رازی ذیل تفسیر این دو آیه به چرخش و تغییر سبکی رخ داده در آن، اشاره نموده است و در توجیه این امر، بافت موقعیت در آیه ۵۸ سوره بقره را تأثیرگذار می‌داند؛ زیرا در این آیه، فعل «كلوا» مسبوق به فعل «ادخلوا» است در حالی که در بافتی مشابه آن، فعل «كلوا» مسبوق به فعل «اسکنوا» می‌باشد.

فعل دخولی که در ابتدای آیه ۵۸ سوره بقره آمده است اشاره به حالتی خاص دارد؛ یعنی زمانی که فرد در حال وارد شدن به یک مکان است در حقیقت دخول می‌نماید؛ اما زمانی که وارد آن مکان شود حالت سکون دارد و دیگر اطلاق دخول بر آن صحیح نیست. امام فخر رازی با ذکر این مقدمه که «داخل شدن» حالتی موقتی و از بین رفتنی است و دوام ندارد، معتقد است باید بعد از این فعل حرفی آورده شود که بیانگر تعقیب و انجام یافتن بعد از آن باشد، لذا فعل «كلوا» با حرف ربط «ف» همراه شده است. ولی در سوره اعراف، لفظ سکون جایگزین دخول شده، و از آنجا که سکون حالتی بادوام و باقی است لذا فعل خوردن همراه آن اتفاق می‌افتد نه این‌که به دنبال آن رخ دهد؛ از این رو فعل «كلوا» در این آیه با حرف واو آمده تا مفید این معنا باشد (فخر الرازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۵: ۳۸۹).

شاهد آخر:

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾؛ «و کسانی از شما که قبض روح می‌شوند و همسرانی باقی می‌گذارند، آن‌ها خودشان را چهار ماه و ده روز (به‌عنوان عدّه وفات) در انتظار نگه می‌دارند و چون به پایان مدت خود رسیدند پس در آنچه درباره خودشان به نیکی و معروف انجام دهند (انتخاب همسر یا ترک آن) بر شما (حکام جامعه یا مسلمین) گناهی نیست، و خدا از آنچه می‌کنید آگاه است». (بقره/۲۳۴)

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛ «و کسانی از شما که مرگشان نزدیک می‌شود و همسرانی باقی می‌گذارند بر آن‌هاست که برای همسرانشان و هزینه زندگی تا یک سال را بدون بیرون کردن (آن‌ها از خانه) وصیت نمایند. و اگر خود آن‌ها بیرون رفتند، پس راجع به آنچه درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند (ازدواج یا اشتغالی انتخاب نمایند)، بر شما (وارثان میّت) گناهی نیست (و هزینه ساقط می‌شود) و خداوند توانا و حکیم است». (بقره/۲۴۰)

تغییر سبک میان این دو آیه به خاطر فرآیند دستوری جایگزینی است. حرف جر «بِ» در آیه ۲۳۴ سوره بقره با حرف جر «مِنْ» در آیه ۲۴۰ همین سوره جایگزین شده است؛ این

جایگزینی، نه خطایی زبانی و نه ناسازگاری دستوری، بلکه استفاده بدیعی از امکانات زبانی برای توسعه و پیوستگی معنایی به شمار می‌آید.

در هر دو آیه دربارهٔ زن شوهر مرده سخن به میان آمده، اما در یکی واژه «معروف» معرفه و مجرور به حرف جر «ب» آمده و در دیگری این واژه نکره و با حرف جر «من» همراه شده است.

غرناطی، سبب هر یک از این تغییرات سبکی را به بافت آیات نسبت می‌دهد. بدین نحو که معنای اصلی «إذا» ی شرطیه، جزم به وقوع شرط است (التفتازانی، ۱۴۲۴ق: ۳۱۷) و تحقق فعل شرط، وقوع بی‌درنگ جواب را می‌طلبد اما «إن» شرطیه چنین تقیید و التزامی را به همراه ندارد یعنی جواب آن می‌تواند بی‌درنگ پس از وقوع شرط محقق شود و یا به تاخیر افتد. بنابراین، کاربرد شکل معرفهٔ واژه «المعروف» در بافتی که اسم شرط آن بر زمانی مشخص دلالت دارد، هماهنگی و مناسبت دارد، هم‌چنان که حرف شرط «إن» با دلالت بر زمانی مبهم، کاربرد وجه تنکیر واژه «معروف» را می‌طلبد (الغرناطی، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ۲۷۳).

از سوی دیگر، غرناطی دربارهٔ جایگزینی حرف جر در دو آیه فوق بر این باور است که حرف جر «ب» در آیه ۲۳۴ بای «الصاق» به شمار می‌آید. در نتیجه مفید این معناست که پس از سرآمدن موعد عده، زن شوهر مرده می‌تواند به نحوی که نیکوست، رفتار کند؛ خواه ازدواج نماید، و خواه امتناع ورزد. این هر دو حالت، بر مبنای شرع نیکو و پسندیده است و نسبت به آن بر کسی عسر و حرجی نیست. اما حرف جر «من» در آیه ۲۴۰ به معنای تبعیض است. در نتیجه، با کمک مجرور نکرهٔ خود نه‌تنها بیانگر اباحهٔ ازدواج زن شوهر مرده خواهد بود بلکه هم‌چنین بر جواز سایر مسائل مربوط به ازدواج مجدد مانند: درخواست یا عدم درخواست مهریه، رخت عزا از تن درآوردن و غیره دلالت دارد (همان، ج ۱: ۲۷۴).

وجه دیگری که در کاربرد حرف جر «ب» در آیه ۲۳۴ سورهٔ بقره می‌توان ذکر کرد، این است که با توجه به آیه بعدی همین سوره: ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَتَدَكُرُونَهُنَّ وَ لَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَ لَا تَعَزَّمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ منظور از واژه «المعروف» در آیه مورد بحث، ازدواج است، زیرا در آیه ۲۳۵

نیز بلافاصله به مسأله ازدواج اشاره می‌کند. بر این اساس، به هنگام سخن از ازدواج، حرف جر «با»ی الصاق و مصاحبت را به کار می‌برد زیرا در ازدواج، مصاحبت و الصاق وجود دارد.

#### ۵- رهیافت پژوهش

در صفحات پیشین این جستار، جایگزینی واژگانی به‌عنوان یکی از وجوه چرخش سبک‌شناختی مورد تحلیل سبک‌شناسانه قرار گرفت و ضمن پاره‌ای از آیات قرآن کریم نشان داده شد که:

- با استفاده از رویکردهای نوین زبان‌شناسی می‌توان نگاهی نو به صنعت التفات در علم بلاغت، و مسأله ترادف و اشتقاق در دانش مفردات داشت و پیوند وثیقی میان مباحث بلاغت و علم مفردات سنتی و مسائل زبان‌شناسی نوین به وجود آورد.

- مقوله چرخش سبک‌شناختی معادل مبحث التفات در دانش بلاغت سنتی است که هرگونه تغییر و تنوع در سبک متن را با استفاده از امکانات زبانی، مورد بررسی قرار می‌دهد.

- مولفه ساختاری جایگزینی واژگانی یکی از وجوه مقوله چرخش سبک‌شناختی است که با اعتماد به دو محور زبان‌شناختی جانشینی و هم‌نشینی قابل بررسی است.

- جایگزینی واژگانی یکی از مهم‌ترین و پربسامدترین وجوه مقوله چرخش سبک‌شناختی در عربی گونه قرآنی است که در بلاغت سنتی با نام «وضع الظاهر موضع المضمّر»، و «وضع المضمّر موضع الظاهر»، و در دانش مفردات با عنوان «ترادف»، و «اشتقاق» از آن یاد می‌شود.

- بافت (درونی و برونی)، نقش بسزایی در هرگونه تغییر و تنوع زبانی - سبکی در متن ایفا می‌کند و در پرتو این اثرگذاری، توازن سبکی رخ خواهد داد.

- از مهم‌ترین کارکردهای بلاغی آرایش زبانی - سبکی جایگزینی واژگانی، آشنایی زدایی و به تبع آن برجسته‌سازی و ایجاد ابهام هنری است.

- آرایه جایگزینی واژگانی نه خطای زبانی و ناسازگاری دستوری - زبانی است، بلکه با توسعه معنایی خود موجب انسجام و پیوستگی معنایی متن می‌شود؛ ازاین‌رو می‌توان آن را یکی از عوامل انسجام واژگانی در نظریه نقش‌گرای هلیدی و حسن قلمداد کرد.

## کتابنامه

## الف) کتابها

۱. قرآن کریم
۲. ابن سیده، علی بن إسماعیل. (۲۰۰۸م). المخصص، بیروت: دار الکتب العلمیة. ط الأولى.
۳. أبو خرمة، عمر. (۲۰۰۴م). نحو النص نقد النظرية و بناء أخرى. الأردن: إربد. عالم الکتب الحديث. ط الأولى.
۴. أبو عبيده، معمر بن مثنى. (۱۳۷۴ق). مجاز القرآن. تعليق د. محمد فؤاد سرکین. ج ۱. القاهرة: مكتبة الخانجي. ط الأولى.
۵. ابن فارس، أبو الحسين أحمد. (۱۴۲۹ق). معجم مقاييس اللغة. تصحيح محمد عوض مرعب وفاطمة محمد أصالان. بیروت: دار إحياء التراث العربي. ط الأولى.
۶. احمدی، بابک. (۱۳۸۰ش). ساختار و تاویل متن. تهران: نشر مرکز. چ پنجم.
۷. ایزوتسو، توشیهیکو. (۱۳۷۸ش). مفاهیم اخلاقی دینی در قرآن. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: فرزانه روز.
۸. بنت الشاطی، عائشة عبدالرحمن. (۱۹۷۷م). التفسیر البیانی للقرآن الکریم. ج ۱. القاهرة: دارالمعارف. ط الخامسة.
۹. التفتازانی، سعدالدين مسعود بن عمر. (۱۴۲۴ق). المطول شرح تلخیص مفتاح العلوم. تحقیق عبدالحمید هنداوی. قم: مؤسسه نشر الإمام المنتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف). ط الأولى.
۱۰. الجرجانی، عبدالقاهر. (۱۴۲۵ق). دلائل الإعجاز. شرح د. محمد التنجی. بیروت: دارالکتب العربي. ط الأولى.
۱۱. الحاقمی، ابن المظفر. (۱۹۷۹م). حليلة المحاضرة في صناعة الشعر. تحقیق د. جعفر الکیانی. العراق: دار الرشد للنشر. ط الأولى.
۱۲. حجیج، معمر. (۲۰۰۷م). إستراتيجية الدرس الأسلوبي. عين مليلة: دار الهدى للطباعة والنشر والتوزيع.
۱۳. الخطيب الإسكافي، ابو عبدالله محمد بن عبدالله. (۱۴۲۲ق). درة التنزيل و غرة التأويل. تحقیق محمد مصطفى آیدین. ج ۲. المملكة السعودية: جامعة أم القرى. ط الأولى.

١٤. خليل، إبراهيم محمود. (١٤٣٠ق). في اللسانيات ونحو النص؛ عمان: دار المسيرة للنشر والتوزيع والطباعة. ط الثانية.
١٥. داد، سيما. (١٣٨٥ش). فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: انتشارات مروارید. ج سوم.
١٦. راغب الإصفهانی، أبو القاسم حسين بن محمد. (١٤٢٦ق). مفردات ألفاظ القرآن. تحقيق صفوان عدنان داوودي. قم: طليعة النور. ط الأولى.
١٧. الزخشري، محمود بن عمر. (١٤٢٩ق). الكشف عن حقائق غوامض التنزيل. توثيق أبو عبد الله الداني بن منير آل زهوي. ج ٢. بيروت: دار الكتاب العربي.
١٨. السامرائي، فاضل صالح. (١٤٢٧ق). بلاغة الكلمة في التعبير القرآني. القاهرة: شركة العاتك لصناعة الكتاب للطباعة والنشر والتوزيع. ط الثانية.
١٩. —. (١٤٢٧ق). التعبير القرآني. عمان: دار عمار. ط الرابعة.
٢٠. سليمان، فتح الله أحمد. (١٤٢٥ق). الأسلوبية مدخل نظري و دراسة تطبيقية. تقديم طه وادي. القاهرة: مكتبة الآداب.
٢١. شكري، محمد عياد. (١٤٠٢ق). مدخل إلى علم الأسلوب. الرياض: دار العلوم. ط الأولى.
٢٢. شميسا، سيروس. (١٣٨٨ش). كليات سبک شناسی. تهران: نشر میترا. ج دوم.
٢٣. عبدالرؤوف، حسين. (١٣٩٠ش). سبک شناسی قرآن کریم (تحليل زباني). ترجمه پرويز آزادي. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (عليه السلام). ج اول.
٢٤. العروى، محمد إقبال. (١٤١٧ق). اطرادات أسلوبية في الخطاب القرآني. الرباط: دار الأمان. ط الأولى.
٢٥. الغرناطي، أحمد بن الزبير. (١٤٠٣ق). ملاك التأويل. تحقيق سعيد الفلاح. ج ١. بيروت: دار الغرب الإسلامي. ط الأولى.
٢٦. طبل، حسن. (١٤١٨ق). أسلوب الالتفات في البلاغة القرآنية. القاهرة: دار الفكر العربي. ط الأولى.
٢٧. الطوسي، أبو جعفر محمد بن حسن. (١٤٣٠ق). التبيان في تفسير القرآن. ج ١٥. قم: موسسه نشر اسلامي. ج اول.
٢٨. فاضلي، محمد. (١٣٧٦ش). دراسة و نقد في مسائل بلاغية هامة. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد. ج اول.





٤. عبدالحليم، محمد. آ. س. (١٣٨٣ش). «صنعت التفات در قرآن(٢)». ترجمه ابوالفضل حري. مجله زياشناخت. ش١٠. صص ٣٨٢-٣٥٩

5. Halliday, M.A.K.(1973). '*Explorations in the Functions of Language*', London: Edward Arnold, Review by M. Gregory, *Journal of Linguistics* 3, 1967, 177-98 .

(ج)

١. . عماش، محمد كاظم. (١٤٣٢ق). جهود هاليدى فى الاتجاه الوظيفى. العراق: جامعة بابل. كلية الدراسات القرآنية. صص ١-١٣. ٢٠١٠ م // [www.uobabylon.edu.iq](http://www.uobabylon.edu.iq)

الدكتورة كبرى راستكو<sup>۱</sup> (استاذة مساعدة في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة علوم القرآن الكريم، كلية اعداد مدرّس القرآن، مشهد، إيران)

## البدائل المعجمية في متشابهات القرآن على ضوء الأسلوبية الوظيفية

### الملخص

تعدّ الأسلوبية الوظيفية نسقاً بين الألسنية والنقد الأدبي الجديد؛ إذ إنّها تحتمّ بالجمالية والتقييم كما أنّها تعتمد في الوقت ذاته على ثمرات الدراسات اللسانية. فلذلك تكشف الدراسة الأسلوبية عن جماليات النصّ المفردة وآساقه وقدرة الناصّ على استخدام قدراته اللغوية. أما الدراسة هذه، فتعتقد بأن إحدى الخصائص الأسلوبية للقرآن، هي بنيته السطحية المتغيرة والعميقة الثابتة؛ فبهذا التصور، تتخذ من خصيصة التغيّر الأسلوبي أساساً لفهم طبيعة نصّ متشابهات القرآن وامتداداً لذلك، تبحث عن آلية البدائل المعجمية في مستويات ثلاث: الاسم، والفعل والحرف على ضوء نظرية الأسلوبية الوظيفية. هذا والدراسة، نمائياً، تجيب على سبب التنوع النمطي في القرآن من خلال تحليل الآيات الثنائية التي تتشابهان بناءً وتختلفان نمطاً وتعتبرها استخداماً إبداعياً للقدرات اللغوية. كما أنّها تعدّ ذلك عاملاً من عوامل التوسيع الدلالي والاتساق النصي وتكشف عن الدلالات الإيحائية لهذه الآيات وذلك من خلال دراسة ترابط النصّ والسّياق على ضوء العلاقات الرأسية والأفقية. ومن أهمّ ما توصلت إليه، هي إحداث علاقات التواضع بين علمي البلاغة والمفردات القديمين واللسانيات الحديثة، كما أنّها تنصبّ رؤية علمية جديدة على الالتفات في علم البلاغة وقضيتي الترادف والاشتقاق في علم المفردات. ومن أهمّ الوظائف البلاغية للبدائل، باعتبارها مركز ثقل الدراسة، هي الاستغراب والتضخّم والدهشة الفنية. إضافة إلى ذلك، تؤدي هذه الآلية إلى الاتساق النصي وذلك من خلال التوسيع الدلالي لها. على هذا، يمكن أن نعتبرها أداة من أدوات الاتساق المعجمي في نظرية الوظيفية لهاليدي وحسن؛ فمن ثمّ يعدّ الانسجام النصي من الوظائف البلاغية الأخرى لهذه الآلية.

**الكلمات الأساسية:** الأسلوبية الوظيفية، التغيّر الأسلوبي، البدائل المعجمية، الاتساق

المعجمي، متشابهات القرآن.